



با یاد علیرضا رضایی (قُلی)

با نهایت تأسف، رفیق دیگری به خیل قربانیان جان‌باخته جمهوری اسلامی در خارج افزوده شد.

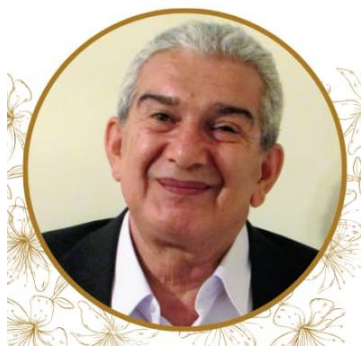
علیرضا رضایی در سال 1322 از خانواده‌ای متوسط در تهران متولد شد، اما به دلیل مشکلات معیشتی خانواده دوران نوجوانی را به سختی گذراند. او در دبیرستان با مسائل سیاسی آشنا شد. در پیش از انقلاب، در جریان یک هواپیماربایی، از ایران به عراق، شرکت داشت. در بغداد به سازمان انقلابی حزب توده ایران - در خارج از کشور پیوست. از سوی این سازمان، در سفرهایی به دبی برای کار در میان کارگران ایرانی رفت و سپس در هند و افغانستان به فعالیت هایش ادامه داد. او یک ماه قبل از انقلاب به ایران برگشت. در همین ایام، در چهارچوب برنامه‌های سازمان انقلابی، "دفتر هماهنگی" جهت کار و ارتباط با کارگران بنیان گذاشته شد که علیرضا از فعالین آن بود. (با تشکیل حزب رنجبران، این دفتر به نام "هیئت مؤسس کنفدراسیون کارگران ایران" ثبت شد و از طرف وزارت کار (که داریوش فروهر وزیر آن بود)، به رسمیت شناخته شد و در اولین کنگره آن که در اردیبهشت 1357 تشکیل شد، علیرضا به عنوان دبیر اول هیئت دبیران آن انتخاب شد).

این هیئت هر هفته در دفتر آن، در خیابان تخت جمشید، جلسات هفتگی برگزار می‌کرد که به مرکز یا پاتوقی برای مراجعه بسیاری از واحدهای تولیدی و خدماتی تبدیل شده بود. کارگران با حضور خود در آنجا، مسائل و مشکلاتشان را مطرح می‌کردند و اعضای هیئت مؤسس به ویژه علیرضا با حضور در محل‌های کارشان و یا در سخنرانی‌هایشان در محل کنفدراسیون به حل مشکلات کارگران کمک می‌کردند. در این راستا، در چند مورد با پیشنهاد و هدایت علیرضا چند اعتصاب سازماندهی شد.

یک مورد از فعالیت‌های علیرضا در این دوره، رویارویی به فخرالدین حجازی، آخوند عربدمکش معروف در رادیو و تلویزیون بود که مدعی شده بود و تبلیغ می‌کرد که هیئت مؤسس کنفدراسیون کارگری از آمریکا و اسرائیل پول می‌گیرد. به پیشنهاد علیرضا و به ابتکار او چند نفری به خانه او که در قصری در نیاوران بود و با چند بسیجی مسلح محافظت می‌شد، می‌روند و با معرفی خود از او می‌خواهند تا در رابطه با اتهاماتی که بر کنفدراسیون و اعضای آن وارد کرده، منبع "اطلاعات" خود را برایشان اعلام دارد. حجازی می‌گوید که شنیده است و به او این طور گفته‌اند!

علیرضا با خشم و در اعتراض به او، یادآور می‌شود که منابع مالی ما حق عضویت‌های بیش از 5000 عضو این تشکل در سراسر ایران و کمک‌های مالی مردم است و بعد از کارگران همراه خود می‌خواهد تا جهت اثبات این حرف، کارت‌های عضویت خویش را که در پشت آن مهر دریافت 2 تومان حق عضویت ماهانه قرار داشت، درآورده و به او نشان بدهند. با این اقدام او ظاهراً شرم‌منده شد و گفت: حق دارید، به من اطلاع نادرست دادند، من در صحبت‌های بعدی‌ام حتماً این گفته خودم را اصلاح

[illegible]



جمشید آل حجت از میان ما رفت

یادم نمی‌کنی و ز یادم نمی‌روی

یادت بخیر یار فراموشکار من

جمشید در فروردین 1326 در تهران متولد شد. بعد از اتمام دبیرستان برای تحصیل دانشگاهی عازم آلمان شد و در شهر هامبورگ به زندگی و تحصیل ادامه داد. او به محض ورود به هامبورگ، در اواخر دهه 1960، به صفوف کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی (اتحادیه ملی) پیوست. در تمام فعالیت‌های گوناگون این سازمان به ویژه در دفاع از زندانیان سیاسی و آزادی آنها از زندان‌های رژیم پهلوی حضوری فعال داشت. وی نه تنها از نظر سیاسی و عقیدتی در کنفدراسیون فعال بود، بلکه در راه کمک مالی به کنفدراسیون شبانه‌روز کار و فعالیت می‌کرد. به خصوص به دوستان فعال کنفدراسیون که تمام وقت به صورت حرفه‌ای برای کنفدراسیون فعال بودند و امکان کار کردن نداشتند، کمک‌های مالی می‌کرد.

سال‌هایی که جمشید در کنفدراسیون فعال بود از دشوارترین دوران مبارزاتی کنفدراسیون به شمار می‌رفت. گسترش دامنه اختناق و سرکوب مخالفان نظام و تشکیل دادگاه‌های فرمایشی و کشتار بی‌وقفه انقلابیون کار روزمره حکومت ایران بود که از اپوزیسیون کار و مبارزه‌ای شبانه‌روزی طلب می‌نمود. برگزاری جشن‌های 2500 ساله ساهنشاهی در مهر ماه 1350 در ایران، موج عظیمی از مبارزه و اعتصابات گسترده دانشجویی را در خارج از کشور به راه انداخت. واحد دانشجویی هامبورگ یکی از فعال‌ترین واحدهای کنفدراسیونی بود که جمشید نیز در آن فعالیت‌ها نقش مهمی داشت.

جمشید به فداکاری، صمیمیت و پشتکار شهرت داشت. او که همیشه لبخندی بر لبانش بود با دست کشیدن به سبیل‌های پر پشتش اغلب کارهای سخت واحد

کنفدراسیون هامبورگ را به دوش می‌کشید و بدین سبب از محبوبیت ویژه‌ای برخوردار بود.

جمشید تمام تلاش خویش را به کار گرفت تا در هامبورگ به زندگی معمولی خود ادامه دهد ولی اداره مهاجرت آلمان اقامتش را تمدید نکرد و جمشید مجبور شد به بلژیک پناهنده شود. او همچنان مبارزاتش را در بلژیک ادامه داد و واحد آنجا را به یک واحد مبارزه‌جویانه تبدیل نمود. جمشید با فراخوان کنفدراسیون در اواسط سال 1357 به ایران رفت و فعالیت مبارزاتی‌اش را در ایران ادامه داد.

جمشید عزیز ما در مهر ماه 1404 جان باخت. او در راستای خدمت به خلق خواسته بود که پس از مرگ، پیکرش را به دانشگاه تهران اهدا کنند که از اعضای بدنش در امور علمی و امداد استفاده شود.

یاد عزیزش جاودان.

جمعی از یاران جمشید

23 اکتبر 2025